



(شهید والا مقام محمد علی اوسط)

نام پدر: احمد

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۵/۳۰

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱/۲۳

محل شهادت: فگه

نام عملیات: والفجر ۱

مسئولیت: نیروی اطلاعات و عملیات

محل دفن: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۸، ردیف ۴۷، شماره ۱۵

فرازی از وصیتنامه

پدر و مادر گرامیم که از فرزند عزیز خود گذشتید و با فرستادنش به جبهه‌های نبرد حق و باطل مشت محکمی بر دهان دشمنان اسلام و قرآن زده‌اید. امیدوارم شما که برای من زحمات زیادی را متحمل شده و رنج زیادی کشیده‌اید بیشتر به اسلام خدمت کنید و از فرستادن دیگر فرزندانمان به جبهه دریغ نکنید، چون اسلام به این عزیزان و شما ایثارگران نیاز دارد. هرگز از مبارزه خسته نشوید، زیرا دشمن از خستگی شما سوء استفاده می‌کند.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

شهید محمدعلی اوسط در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای مذهبی و متدین، در محله‌ی مسگرآباد تهران پا به عرصه‌ی خاک‌ی نهاد. به ورزش، خصوصاً فوتبال و دوچرخه‌سواری، علاقه‌مند بود. مقطع ابتدایی را در مدرسه‌ی فردوسی و دوره‌ی راهنمایی را در مدارس شهید مطهری و شهید آیت‌الله صدر گذراند. قبل از انقلاب، فعالیت‌های او با شرکت در کلاس‌های عقیدتی و معارف اسلامی حجه‌الاسلام شاکری در مسجد محل آغاز شد. پس از انقلاب هم خود را کاملاً وقف اسلام عزیز و دفاع از ارزش‌های انقلاب کرده بود.

ایشان به گفته‌ی امام و مقتدای خویش عمل کرد و در خرداد ۱۳۶۰ به عنوان نیروی بسیجی از طریق پایگاه مالک اشتر به جبهه‌های نبرد حق و باطل اعزام شد و در مناطق گیلانغرب و جنوب در چندین عملیات از جمله مطلع الفجر، فتح‌المبین، فتح خرمشهر، رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی و والفجر حضور داشت.

در عملیات رمضان، بر اثر اصابت ترکش به میچ پای راست مجروح شد و مدتی در بیمارستان بستری بود. هنوز بهبود نیافته بود که دوباره عازم جبهه‌ها شد تا این که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۳ در عملیات والفجرا با رمز «یا الله یا الله یا الله» در منطقه‌ی عملیاتی فکّه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه‌ی شهادت نایل شد.

ویژگی‌های اخلاقی؛ متعهد، مسئولیت‌پذیر، خوشرو و خوش برخورد بود. به سبب

حضور در جبهه، علی‌رغم علاقه‌ی فراوان به ادامه‌ی تحصیل، شرایط برایش مهیا نشد ولی همواره به اطرافیانش توصیه می‌کرد تا می‌توانید درس بخوانید، چرا که در آینده ممکن

است این انقلاب، که ثمرهٔ خون هزاران شهید است، به دست کسانی بیفتد که تحصیل کرده باشند ولی دلسوز و پایبند به اسلام و انقلاب نباشند.

خاطره‌ای به نقل از هم‌رزم شهید؛ منطقه‌ی شریانی، زبیدات و شمال فکّه برای عملیات آماده می‌شد. از دو سه هفته مانده به عملیات، در بین بچه‌های اطلاعات و عملیات، به ویژه آنانی که برای شهادت لحظه شماری می‌کردند، شوری ایجاد شده بود. هم‌رزمان محمّد نیز از سیمای ملکوتی‌اش فهمیده بودند که آخرین همراهی آنها با محمد است. روز سوم عملیات بود و خورشید در میان آسمان نظاره‌گر جانفشانی فرزندان روح الله بود. شهید علی اوسط نیروها را برای فتح ارتفاع ۱۴۳ هدایت می‌کرد که ناگهان خمپاره‌ای در کنار محمد منفجر شد و ترکش تمام بدنش را شکافت. انتظار به سر آمد، محمّد چشمانش را به آسمان دوخت و دستان مجروحش را روی سینه گذاشت و با آرامش خاصی این ندای روح‌بخش را سر داد: **اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ الحُسَیْنِ**؛ لحظاتی بعد دعوت حق را لبیک گفت و به شاهدان همیشه‌ی تاریخ پیوست.

جان می‌دهم به عشق وصال تو یا حسین U
تا بر سرم قدم ننهی جان نمی‌دهم
سرمایه‌ی محبت زهراست دین من
من دین خویش را به دو دنیا نمی‌دهم
گر مهر و ماه را به دو دستم نهد قضا
یک ذره از محبت زهرا نمی‌دهم

اینگونه بودند مردان مَرَد

یکی از بچه‌های باصفای گردان بود که هر روز بعد از نماز صبح، زیارت عاشورا می‌خواند تا خدا دعایش را اجابت کند و شهید شود. می‌گفت: نذر کرده‌ام که چهل روز زیارت عاشورا را بخوانم تا شهید شوم. اگر در این عملیات شهید نشوم باز از فردا شروع می‌کنم. این قدر چهل روز، چهل روز می‌خوانم تا شهید شوم. اما روز چهارم کار فیصله پیدا کرد و دعایش مستجاب شد و به دور دوم نکشید.

« میدان داران عشق »

شهیدان دیده‌ی بیدار عشقند

شهیدان پیر میدان دار عشقند

به شوق لحظه‌ی دیدار مهدی

به مستی عازم دیدار عشقند

سر و جان در ره ارباب دادند

فدایی ره سالار عشقند

همه بر یوسف زهرا خریدار

روانه جانب بازار عشقند

به جان مشتاق وصل روی یارند

به رسم عاشقی سردار عشقند

چو روح الله گرفتار غم دوست

زخال لب همه بیمار عشقند